



RESERVED.



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE8504

3194









سائل المعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

بارزد و دست و مویست با رطوبت متعاطی است لاجرم مرکب با نجایه انحراف خواهد بود اگر یک  
 کیفیت بود چهار مزاج منفرد است و اگر دو کیفیت غیر متضاد بود چهار مزاج مرکب است این  
 هشت مزاج اگر با فعال بنیزد مرکب نام است مزاج اعتدالی است و اگر مخالف فعال است مزاج غیر  
 اعتدالی است اگر منافعی است مزاج اعتدالی است و محض است که نسبت و چهار قسم ترکیب باشد  
 تصویرش آنکه مساوات چند جز غیر مغلوب مرکب است و محض آنکه لایزال ترکیب است بسبب تادی میول  
 و جز مغلوب صبر بر جمیع تواند شد لاجرم یک غالب خواهد بود پس پیش ترکیب بائی و دوازده قسم  
 شوند و چهار ترکیب بائی نیز دوازده و یک ترکیب باعی چهار ازین است و هشت و دشنامی  
 آبی آتش و دلتانی اینها با هوا فاسد است که هوا مغلوب است بسبب رقت و واسطه سهل الانحراف  
 است و بسبب لطیف جوهر رنگ شریک لب گرفته تدافع مغلوب میشود و چهار ترکیب  
 باقی صالح باشند انگاه چهار دیدیم یعنی بعد از استقرار مزاج چهار درجه کمال اولی بلبلان  
 پیش آمد که هر یک برای صدور آثار چون کماست سه ناقص بودند یعنی صورت معدنی و  
 نباتی و حیوانی از وصول به عالم تجرد قاصر اند و یکی دو خانه و دو گوشه نداشت یعنی نفس ناطقه  
 که صورت انسانی است و دوازده و صورت و طرف امتداد نداشت که مجرد نبات بود  
 آن برادر زرد ارکان بی خانه و بی گوشه تجرد یعنی بدن صنی نفس ناطقه را قبول کرد و تیری  
 می باید بایست یعنی نفس ناطقه را برای ایصال امور خانه چه از ذات خود قوای در آن  
 می یابند چهار تیر دیدیم سه شکسته بودند یعنی چهار قوت یافت می شد حتی مشترک که در یابنده  
 صور جزیه است - و قوم کوهم که در یابنده معانی جزیه است - سوم عقل که در یابنده  
 کلیات است این هر سه شکسته بای اند با نچه نظیر ندارد و متفرع از محسوسات نیست  
 رسید و یکی پرومیکان نداشت یعنی چهارم که نورانی است از پریدن و زوال و خلیق  
 و شبهات در آن نمین است فَإِنَّ الْإِقْدِينَ مَا لَا يَحْتَمِلُ النَّقِیضَ حَالًا وَبَلَا أَنْ تَر  
 بے پرومیکان تجردیم و بطریق صید صحرانیم یعنی لیثرف ایمان همچو مشرف گشته

بناشد آن طالب کشف حقیقت گشتم و تحقیق این نکته آنست که هر نوع علمی که محصول صورت باشد خالی از کیفیت و جلالت نیست راه بسوی کشف واصل محض ندارد و وسیله وصول آنی حضرت خیر معرفت اجمالی الحاقی صرف که ایمان بالغیب نام دارد تواند بود - چهار آمو دیدیم یعنی لطیف و دواهم توجه بعالم الاطلاق چهار حقیقت مشهور گشت شده بود بودند یعنی تنه حقیقت که باصطلاح اهل تصوف ناشئوت و ملکوت و جبروت - و باصطلاح اهل اشراق برارخ و مثل و انوار - و باصطلاح اهل حکمت طبیعت و نفس و عقل باشند اعدام مکانی اند و در قبضه غیر کایست فی الیقین جان هر یکی که مدبر و باطن است در خارج است - جان ناسوت ملکوت و جان ملکوت جبروت و جان جبروت لاهوت است و یکی جان بدشت یعنی چهارم که حضرت لاهوت است مدبر باطن ندارد بلکه خود هم مدبر باطن باطن است و بذات خود زنده و جان همه است آن برادر زردار برهنه کمان کش تیر اندازان کمان بنیانه و بجه گوشه آن تیر بجه پرو پیکان بران آهوی بیجان زد یعنی آن شخص صنی انسانی صادق الایمان ذات مقدسه را بدست همت ساخته و آلات و محلات فطری و کسبی فراهم آورده و کشش و کشش علمی و علمی نموده و طی مراحل و اثرات کرده از علم بعین الیقین رسید و چون مجذوب سالک بود از راه اندراج الهایه و یومین و راه انجلیت است حضرت لاهوت گردید کمندی سه بایست تا صید را بقدر که بندیم یعنی معامله و علاقه می با که از عین الیقین بحق الیقین برآید و از تعلق بخلق بخلیق گراید چهار کند دیدیم سه پاره و یکی دو کرانه و میانه و پشت یعنی چهار معامله پیش آمد خوف و طمع و محبت که هر سه آفریده غرض و قابل انقطاع بودند و چهارم فنا فی الوحدة که محل طرفین و وسط ندارد و صید را بدان کند یک کرانه و بیه میانه بر میان بستیم یعنی بواسطه معامله چهارم اندرون جان را آشیانه های لاهوت ساختیم و بطریق مطالعه وحدت و کثرت جلال محبوب در خود دیدیم و از حق الیقین بهره یافتیم خانه می با که مقام کنیم و صید را بچینه سازیم یعنی قانون و طریق می بایست که بواسطه ملازمت بر آن



حل است

از حق الیقین بحقیقه الیقین و از محقق تحقق عروج نموده شود و جمیع لطائف و طبقات  
 را برنگ معرفت منصف ساخته و مجری وجود را فرق کرده آید چهارخانه دیدیم سه دریم افتاده  
 یعنی چهار طایفه یافته شد روش اهل شریعت که معنی بر صیغ عبادات و اصطلاح معانیات و  
 تهذیب اخلاق و تغییر اوقات با برادریست در روش اهل عزیمت که معنی بر مراعات پرستش  
 و حساب عیالات و خواندن نماز و موکلات است در روش اهل طریقت که معنی بر محافظت انفس  
 و جلسات و ذکر با ضربات و تصور است و اهل این سه بر سه با هم منافعت و مناقشه دارند  
 از خرق حجب وجود فرو مانده اند و بی سقف و دیوارند پشت دران خانه بی سقف بی دیوار  
 دیدیم یعنی چهارم راه اهل حقیقت که معنی بر دوام شهود و تنزیه معبود و نفی وجود و ذل  
 موجود بطریق جذب ملک و دود است این راه از سقف تعلیه و دیوار نفی و در سوم بر  
 است خود را در تربیت الهی که و وجدان خداوندی که اشارت باوست حواله نموده  
 اسما و صفات می نمودیم در یکی دیدیم  
 به سبب نه در حیل و دست بان نمی رسید یعنی وصول بجای داشت  
 جمیع اسما و صفات و معدن از راق روحانی و جسمانی است منظور افتاد که تمام قوای  
 بشری از ان قاصر بودند و بجز غایت انکار و نفی آثار و اعیان با انتخاب راه نبود که  
 اقرب ما لیکون العبد الی ربه و هو سکر احدی و فری از است چهارگز مخاکی زیر پا  
 کند دیدیم یعنی چهار وجه طرف بطون فرو رفتیم و چهار طبقه را از احوالات خود بر کند دیدیم و  
 بدن را در ریاضت و نفس را در مجاهده و قلب را در مشاهده عظمت و روح را در شمع  
 احدیت بنوعی از تلاش محو ساختیم تا بعد صمدی الحق گشتیم و مقام کان الله و کم لکن  
 صرعه شیعیه و و هو لکن کما کان حاصل شد و اگر خواهی بدن و نفس ایکی گیری  
 و چهارم عین ثابته شماری چنانچه پیش عظمای محققین مسلم است که مادام نظر را بعین  
 عین ثابته دارا کسی که مبدای یقین اوست بگذرد و خلق طوق استعداد جزئی نموده

تا بشیون و اشیاء نرسد بحقیقت تجلی ذات بدون آمیزش رنگ مرآت استعداد مجلی له  
 و حاصل نشود دست بان و یک سید یعنی تجلی حقیقی ذات میسر گشت و در مرآت و حد مشاهده  
 کثرت اسما و صفات الهی و تعینات و اعتبارات مکانی بحصول نجاسه پدید آید که مراد از  
 نفس روح حیوانی است و از قله نفس ناطقه و از روح وجودیکه وقت میثاق بود و از  
 عین امتیازی که در عالم الهی بود و از شیون فی اینه اندراج و اتحاد با ذات صرافت  
 پیش از تمیز علمی و علمی چون شکار بخت شد شخصی از بالا سے خانه فرود آمد که بخشش من  
 بدینند که نصیبی مفروض من دارم یعنی چون عارف مبتدی شد و منظر مجروح کمالات و تحقیق  
 بچشمین و صفات گشت و هر شایسته خط خود از وی بگرفت شان اعم المضل که منظر او  
 ابلهست ظهور کرده مقابل شد که بتصدیق لا تجتهد من بعد ادک تصیبا مفر و حسیا  
 حصه من غیر خوا که کند برادر کامل کل و کمین گشته بود یعنی فیض روح القدس که مصداق  
 و آید ناکه رب فرج القدامین منه باشد هر محافظت بمقتضای فانه یسملات من یکن  
 و من خلفه رصدا آفرین حال بود استخوان آن یکار را از ویگ بر آورده بر تار که سر و کوزه  
 یعنی عقده بالا پنجل و و بینی که مقتضای کثرت اسماست بنا بر غیرت موسوم نموده مرفقه  
 حجاب ساخته در نظر خلایق علم کرد چون استخوان تجلیل نمیشود و عجب و بدن است و این عقده نیز  
 نمی گشاید و بدین نظام نشانین است تصویر استخوان بر مطابقت و خست بحدی که از  
 بالا سے پشته و بیرون برآمد یعنی سفلی طبیعات وجود را که قدم شخص اگر است و سستی است  
 بیسوی اجسام و نموده وحدت فاست از نظری داشته و کثرت صوری جواهر و احوال  
 که بر صغره او شگفته و شلخ و برگ آورده اولاً موجب تحیر ناظران نموده همگان را  
 که بر صغره است و مبهوش ساخت که از حقیقت خود غافل بلکه متکبر گشتند گان چون در  
 سنجار میسر است تعبیر با و مناسب افتاده بر سر درخت زرد آفرینیم یعنی ثانیاً بقا حنا سے  
 موافقت و مخالفت طبع و طلب بر غوبت هر ب از نام غوب سرگردان شدند چون رنگ را

دل فریب است که صفراء فاقه کوها نشدند لکن اظرفین به زرد آلوده شیر خربزه گشته بودند  
یعنی ثانیاً اگر قارذت حلاوت و منهک لغومت و فریب که بهر روز خربزه حاصل است گشتند  
بفلاخن آب می دادند یعنی تقاضای نفس و هوا را با مانی و عقائد باطله پریشان رجا باغیب  
پرورش می کردند از آن وحشت باز بجایه فرو دادیم یعنی کالمان در باطن خود انباشتند  
نیایشن بحضرت عزت برودند که باز دشمن مردمان از مشتهیات محال و صحبت با خلق  
و تالیفات ایشان از برای هدایت بے ضرورت و دولت دشوار بوسعت خلق ضرور و  
فتوح ظاهر منظور قلند زرد که ساختیم و بدینا گزشتیم یعنی فتوح ظاهر را فائده خلق عوام  
ساختند و بیشتر میباج داشتند چون رنگباز زرد است بزرگ مناسبت دارد  
چندان خوردند که آناس شدند و بنداشتند که فریب شدیم یعنی طالبان دنیا بجز  
تمام تمتع گرفتند و گمان بردند که سعادت رسیدند از خانه بیرون نتوانستند رفت در سخا  
خود ماندند یعنی محبت دنیاوی و تیرگی باطن آلودگی شهوات و اخلاق فیهمه و عقائد  
سختی در دل ایشان قرار گرفت تا که زنده و طاعت برایشان سخت دشوار و موت  
بنایت ناسازگار و خوشا گشت و لهای ایشان باین بلیدی پای بند ماند و درین زندان  
گرفتار و با سانی از کید خانه بیرون شدیم یعنی مثل جمعی که ترفیق رفیق و طوق  
جذب الهی زیور گردن ایشان بود با سانی از غرور دنیا و فریب آن بر شدند و جریبند  
و از مکر الهی و املی الهی کید می رفتند و بتسویل دین که هم الشیطان انما لهم  
نجات یافتند و بدست او گرفتار استمسک بالعر وة الوثقی و بچسبند و پیوستند  
و بمصرفی مقصد صدق عند میلک مفید در جا گرفتند و بمقصد قضی رسیدند -  
ارباب تعرف برین حالات باز نماند یعنی اهل معرفت باین حجت گرفتار نمی شوند که  
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اَلَمْ يَتَذَكَّرُوا لَوَ اَلَّا يَكُونُوا  
و درین فقره اشارت که وسیله نجات از هملکه بهر از علم حقیقت و صحبت اهل آن است این

اینچندیش این شریک را بر آن سید تمام او مصنف چه باشد و الله اعلم مخفی نماید که نام این  
رساله بر مان العاشقین نظر آمد و چون مثل ست بر سر گذشت طالب از مرتبه جودیه  
تا بلوغ با علی مرتبه کمال لهذا التیمیدین بجاست - وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لِكُلِّ الْخَلْقِ  
وَمِنْ جُودِهِ نَبْلُ الطَّلِبَاتِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَاحِبِ الْيَاسَاتِ  
وَالْمُتَشَاكِهَاتِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعٍ الْهَذَا يَابِتُ وَتَسْأَلُ اللَّهُ الْعَقُودُ  
وَالْهَذَا آيَةُ فِي جَمِيعِ الْحَالَاتِ تَالِيفُ شَيْخِ تَبَايَرِ سِنِ مِثْمُ شَرْحِ جَادِي الثَّانِي سَنَةِ ١٢٨٥

## رساله شرح چهلگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَا لَمْ سَلِينِ  
وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ أَمَّا بَعْدُ فَيَقُولُ الْبَدَائِكِينَ مُحَمَّدٌ رَفِيعُ الدِّينِ الْحَقُّ الْمَعْلُومُ  
تَعَالَى بَسْلَفُ الصَّالِحِينَ هَذَا شَرْحُ مُخْتَصَرِ اللَّيَالِي الْقَافِيَةِ الْكَافِيَةِ الْمُنَسُوبَةِ إِلَى شَيْخِ الْفَطِينِ  
نَوَازِلِ الْكُونِينَ صَفْوَةِ الْأَصْفِيَا وَسُلْطَانِ الْأَوَلِيَا أَمَانَا وَسَيِّدِنَا الْغَوْثِ الْأَعْظَمِ  
الْشَيْخِ أَبِي مُحَمَّدٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْقَادِرِ جِلَّالِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَنْ سَلَفِهِ وَخَلَاْفِهِ  
أَجْمَعِينَ أَخْرَجْتُ مَعَانِي مَفْرُودَاتِهَا عَلَى حَسَبِ النُّسخَةِ الَّتِي وَصَلَتْ إِلَيَّ بَكْتَابِ الْقَامُوسِ  
وَالِدَا سَالِ التَّوْفِيقِ كَفَاكَ رَبُّكَ كَمَا يَكْفِيكَ وَأَكْفَى الْجَمَلِ الْأَوَّلِي الْأَوْفَاتِ  
أَوْخَرِيَّةِ ذَكَرْتُ تَقْوِيَةَ الرَّجَاءِ وَالتَّوَكُّلِ وَتَوَسُّلًا بِالْإِعْتِبَادِ بِالنِّعَمِ السَّابِقَةِ إِلَى الْإِسْتِحْقَاقِ  
لِلنِّعَمِ الْآتِيَةِ مِنْ كِتَابِ الْكَرِيمِ جَلَّ مَجْدُهُ وَكَمْ خَبَرِيَّةِ فِي مَجْلِ النُّصَبِ عَلَى الصَّدْرِيَّةِ أَوِ الْفَرْقِيَّةِ  
وَالْمُضَارِعِ بَعْدَ مَا لَا اسْتِقْبَالَ أَوِ الْحَالِ وَالْإِسْتِمْرَارِ الْكَافِيَةِ فِي نِعْمَةِ الْعَرَبِ يَتَعَدَّى إِلَى  
الْمَقُولِ الثَّانِي بَلَا وَهَيْطَةُ حُرُوفِ الْهَجْرِ وَالْوَلُوفِ چَكِيدِن قَالُوا كَفَى كَالْمَازِلَةِ وَالْوَاقِفَةِ



[illegible]



لماك استجابة الدعاء بعد واقعة القدر صدق التصريح وهو قد نيتنا من ملاحظة حال المدعي  
 في عزته ورحمته وقد نيتنا من ملاحظة الدعوى حال نفسه في اضطرابه وعجزه عن مقادير  
 حاجته الأولى أكثر ما يكون للخاص في الثانية يكون للخاص والعوام جميعاً فيه، احبب الالام بالبيان  
 اجل الاولى في صدر الابيات عند ذكر الكفاية والترتبة وتوالي النعمية المألوفة والمألوفة  
 وبالغ في ذكر الثانية حيثما وصفه الوافقة بثلاث صفات فالأولى حالها قبل الوصول  
 والثانية حالها بعد الوصول والثالثة حالها في نفسها وختم الدعاء بذكر الاسم الثاني  
 رد العجز الى الصبر واعترافا بحسن الظن لا يخفى حسن هذا السياق وكونه ادعى الى الاجابة  
 الفاعلة الثانية ان الابيات قطعة من بحر البسيط المشتمل الاجزاء واصحابه فعلن  
 فاعلم اربع مرات وهي من العروض وضرب فيها جملون والبواقي قد سلم على الأصل  
 وقد يحسن فيصير مفاعلهن وفعلن وقافيتها متداركة مطلقة كسورة مجراها وسهية  
 مرصولة بالياء عندنا وعند غيرنا بالالف وحج يقع تكملة ركعة جداً -  
 الفاعلة الثالثة بلغني ان من ترك الحيوانات والمنهيات يوم الثلاثاء  
 وابتدأ من نصف ليلة الاربعاء بغسل وتحت الوضوء فقال يا جبرائيل تجي انك  
 احبب واطمع وسخر لي في قضاء حاجاتي وحصول مرادى بلا جهل ولا كد واللف  
 قلوبنا بين قلوب الائمة بحق كفالك وارني عالم الارواح في هذه الساعة سريراً  
 كفالك ربك الخ وانتم الفهمرة وقرأ صدر كل مائة هذا الدعاء وجمعها به وصلاً  
 نهارة ودام على كمسح ايام مع كثرة السكوت والعبادة  
 والتوجه الى الله سبحانه في شكشك في سررا و  
 تاثيراتها يرى الجائز بالذلة  
 وعندنا تم الكلام

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ  
 وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّهِ الَّذِي لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَهْلُ صَفَرِ ١٢٢٠ هـ

## رساله جواب سوالات اشناعش

بسم الله الرحمن الرحيم  
 حافظ صاحب گرامی مرتبت امام شاه سید الله تعالی از فقیر کفیل رفیع الدین عبد الله  
 بنون الاسلام و پنج باو که رقیه کریمه سید مطالب چندم قوم بود اجوبه فرموده میشود  
 سوال اول آنکه پیش فقهای حنفیه مسح بر لبه چیه فرض است و در حدیث شریف  
 است که حضرت صلی الله علیه و سلم زیر نینج را ترک کردند اگر لب چیه را مسح فرض شد زیر نینج  
 را ترک کردن چه حاجت است جواب مسح بر لبه چیه فرض است و ترک کردن زیر نینج  
 از وجوب خارج است شستن آن بالضرورت از فرض خارج است همچنین کشتن الیغسل  
 با یونی سنت است پس در فرضیت مسح بر لبه چیه شستن زیر نینج تعارض نیست  
 سوال دوم آنکه روز قیامت که قای حضرت باری جلشانه خواهد شد چه طور خواهد  
 در تجلی ذات یا صفات جواب این فقیر در رساله در و دراری تفصیل مستونی  
 درین باب نوشته است که انظار آن درین مقام طویله دارد اما سخن مختصر این است  
 که متفق علیه اهل سنت و جماعت است که دیدار الهی و جنت بے کیف خواهد بود یعنی  
 بغیر لون و شکل و بعد و جهت تصویر این مقام محققان اهل عقل کشف یحید و وجه بیان  
 فرموده اند حکیم ابو نصر فارابی در کتاب مخصوص خود میگوید که انکشاف شے گاهی بر وجه  
 جزئی شخصی باشد و گاهی بر وجه کلیه که عنوان یک شخص یا اشخاص کثیره شود  
 اول را رؤیت و ثانی را معرفت و ثالث را علم گویند حاصل در وقت تعاقب بدن  
 از حق مشانه قسم ثانی است و بعد خلق بدن این معرفت ترقی نموده بدرجه اول خواهد رسید

این را بتجسیر برویت نموده می شود و این کلام نقل مضمون اوست نه ترجمه عبارت است و  
 و حضرت مجدد رضی الله عنه میفرماید جزمی لذتی که بمصرو باصره را در وقت معاینه حاصل  
 شود بقله سنا الهی جلشانه بنسبت آن ذات مقدس بچنان جزم و لذت در مصرو  
 باصره پیدا خواهد شد و این را بجز البصار و رؤیت بتجسیر نتوان کرد که عبارت دیگر مشعر  
 بر کمال نکشاف نیست و درین نقل هم اندک تغیر و اصلاح کرده شد یعنی در کلام مشعر  
 ایشان حصول جزم و لذت در باصره نبود و اتفاق علماست که رؤیت نام همان ادراک  
 هست که توسط حاسه باشد نه مجرد ادراک قلبی والا این قول موافق تاویل اهل  
 اعتدال می شود بنا بر آن دو سه حرف درین زیاده کرده شد و از کلام بعضی دیگر  
 مستفاد میشود که رؤیت در شایسته تحقق می شود و حصول ظل مرئی در جلیدیه از اینجا  
 در مجمع النور و از اینجا در حشر مشترک و از ای نفس ناطقه صورت خیالی و وهمیه عقلیه  
 تجرید می کنند و در همین رشته نزول میکنند که علم عقلی بوسطه و بهم و خیال بجز مشترک  
 نزول میکنند و شبیه حالت البصار حاصل می شود اما چونکه تا جلیدیه نزول نیست  
 البصار حقیقی نتوان و در آن جهان که نفوس مقدسه و مطمئن گشته کمال انقباض  
 بجناب مبدأ پیدا میکنند اشعه نورانی آن ذات مقدس بر قوت عقلیه و همیه بر قوت  
 و از اینجا بخیال در حشر مشترک نزول میکنند و بسبب شیوع فیوض الهی و قوت مدركه انسانی  
 و رفع مولغ نوم و تعطل حواس در مجمع النور و جلیدیه مرزیش خواهد کرد همچنانکه خیالات  
 درین جهان در جهت و مکان نیست آن معاینه حقیقیه نیز در جهت و مکان نخواهد  
 بود و یگانه گفته است که در حدیث شریف آنچه در باب رؤیت وارد شده  
 بر نفی جهت و سلب لوازم جسمیت ایما می دهد اینقدر نیست که آن تجلی عینی  
 صور می از سایر مظاهر بر وجه امتیاز میدارد اما از سایر مخلوقات که نیز مطالعه صفات  
 آنجناب اند پس بآنکه ظهورات و انتقام بعنوان الوهیت هست و در سایر مظاهر

بعنوان خلقت و انواع کائنات چنانچه ازنا حضرت کلیم ندا سے انا الله لا اله الا انا محمد  
اما از سایر تجلیات صوری و خیالی و حسی اینچنانی پس بدین وجه است که ظهورات مقدسه  
در ان مقام بصورتی مباین صور کائنات معلومه و مقرون بحدیثی از عظمت و کبریا  
و نور و بهاد و جمال و صفات شمول کمالات ذاتی و اسماء و احوال بود که حوصله ناظر اکمل و  
اشرف را دروهم و عقل خود گنجایش ندارد و هرگز از ان در تصور آوردن نمی تواند  
و آنچه اهل سنت نوشته اند که رویت اینچنانی سبب کیفیت است براسی دفع اشکالات  
مقتضیه از ثبوت لوازم جسمیه گفته اند چون حقیقت تجلی دریافت شود جمله اشکالات  
آهنیم میپاشند و معینا بعضی اکابر میفرمایند که نفس را بسبب استغراق قومی و شهود  
حق احساس هیچ غیر از زمان و مکان و جهت و وجود خود غیر خود نخواهد بود و همین را  
معائنات بجهت و شکل و لوازم جسمیه میخوان گفت با کمالی همچنانکه گفته می شود که  
زیر و عمر و را صریحا دیدیم و حال آنکه سوا سے بعضی اعراض ایشان ندیده ایم هرگاه  
این مسامحه تغیر در شاید که موضوع لغوی لفظ رؤیت است جاری باشد  
در غایت ترفع آن چرا باید کوشید و چرا التزام باید کرد که گفته ذات صرف که از  
تعلق ادراک فہم مستتر است و قید حساس البصار اقتدار سے این رؤیت در حق  
و عوام است وجه مختلف می شود یکے بحسب قرب و بعد دیگر بحسب قلت و کثرت  
و دیگر بحسب زیادتی معرفت صفات و کئی آن که در ادراک متشبث شده و تائید این  
که مشتبہ نیست که بدن ارضی را به نسبت روح حیوانی در وجدان بدل ذات مقدسه  
حجاب زیاده تر است و روح حیوانی بحسب نسبت عالم مثال علوی که مقام ملائکہ  
مقربین چون بعالم مثال ترقی نماید صورت همان عالم اکسایپ کند و بدن او بحکم  
ارواح علویہ پیدا کند اینچنین در تجلی غیب است اینجا شهادت گردد و اکثر قریب لا یدرس  
بنو در دنیا و حقائق اعمال و ہیا کل ملائکہ و احوال جنات و نار معاینہ شود و لا یرم

اعظم تجلیات الهی را که کارخانه تدبیر و فیضان قضا و قدر و نزول شرائع اینها و حد  
 امر و نهی مانده از اینجا است بحسب مراتب اتصال نفس اشکار گردد و تجلی شود و جوارح  
 بدن بحسبیت و قوی روح مطبوعه آن واردات گردد و یقین است که حالت معاینه  
 بصیری حاصل خواهد گردید و الله اعلم بالصواب **سوال** هم این نیز نشانه  
 که ذات حق الان کماکان است و در اکثر ادعیه می آید یسبحان من لا یغیر بدلتی  
 و لا یصفیاته یحمد و لا یشکی و ان و حق تعالی این قدر بخل و خلوقات کرد  
 و با وجود ظهور مخلوقات در ذاتش صفاتش تغیر نیاید در فهم نمی آید چرا  
 مثال ظهور کائنات از حق سبحانه و تعالی و کله الشکل الا علی من کل ما یفهم  
 و یدری ظهور صورت و آئینه است آئینه ذاتی است که جرم معین است و صفاتی خارج  
 لازمه از قدر و شکل و رنگ و شفافیت و نشیب و فرازی در سطح و مانند آن و صفاتی  
 است خارجیه عارضیه مانند برگشتن رومی از غرب بشرق و از زمین بفلک پس  
 تغیر و قسم صفات مستلزم تغیر و عین آئینه است که اینهمه صفات در ظرف حصول  
 جواهر آئینه حاصل است و اما صورت هر نیمه در آن مطلق در آن ظرف حاصل نشیند  
 نه بظهور حقانی آنها و ذات و صفات آئینه تغیر می افتد اگر چه هزاران برابر  
 نیک و بد و پاک و ناپاک دروست نمودار گردد و الله اعلم بالصواب **سوال چهارم**  
 کافران بذر خود بر ملک تصرف یافتند و مدت دید ملک مذکور در تصرف آنها  
 ماند پس ملک مذکور در کدام وقت و عرصه ملک می شود و کدام شرایط است  
 که دادن ایشان از آن ملک و هبه کردن از آن ملک در حق کسی حلال شود  
 نه بهین صورت اگر مسلمانان متصرف شوند و کسی بیهوده گرفتن آن روا باشد یا نه  
 جواب اگر کفار بر اشیاء منقول متصرف شوند چون بدار خود میبندند ملک  
 می شود و اما چون بر ملک تسلط می شود پس در آن ملک دارالحرب می شود



اختلاف است بعضی میگویند که دارالاسلام هیچگاه دارالحرب نمیشود و بعضی میگویند که چون  
 دارالاسلام بدو محیط باشد دارالحرب نمی شود و اگر دارالحرب متصل گردد دارالحرب  
 می شود و بعضی گویند مادام که یک شکار از شکار اسلام بوجه اعلان ظاهر باشد  
 دارالحرب نمی گردد و چون همه شکار اسلام موقوف گردد دارالحرب می گردد و بعضی  
 می گویند که اگر یک شکار از شکار اسلام موقوف سازند دارالحرب می شود اما اگر  
 و اگر آنست که مادام که حرب قائم است در میان آن اختلاف است آن ملک متعلق  
 نگشته اند و استیلاست که کفار تحریک نشده که هر چه از شکار اسلام که خواهند  
 موقوف سازند و مسلمانان بپس استیلا ایشان اقامت دارند و برادران خود  
 بپس ایشان متصرف اند آن ملک دارالاسلام است و دارالحرب نشده و  
 تصرفات عاجبی ایشان مستحب نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار  
 ندارد و چون مسلمانان از جنگ برگردند و متقاعد شوند که در جمع اسباب دل داشته  
 باشند اما از مقاومت و مانند اقامت مسلمانان با مسلمانان ایشان گردد و  
 و تصرف بر ملک خود باذن ایشان کنند و میران شکار اسلام از راه بی تقصیری  
 ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دارالحرب می گردد و تصرفات  
 ایشان جائز است و همه ایشان جاری و انا علیه تسلط مسلمانان بر بلاد کفار  
 پس تصرفات ایشان در آن ملک جائز است و اموریکه موافق شریعت است اند  
 و در غصب موالی مسلمین نیست و الله اعلم بالصواب سوال پنجم صلوة الوسطی  
 کدام است و فرضا اگر یک وسطی می شود چهار نماز باقی می ماند و اقدار کمال از آنها  
 بر میخیزد و جواب در صلوة الوسطی هفت قول است تقنین هر یک از پنج نماز  
 قول است و مجموع نمازها قول ششم و بیستم بودن بدو ساعت جمعه و ایامه الله  
 و اسم اعظم قول هفتم اما صحیح و ارجح همین است که صلوة الوسطی در نماز است



بلکه در محاطت آداب زائد است چون وقت تحب جماعت و مسجد و سبیل و صوف و مسواک و  
 اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت اذکار و عزیمت تا یکدورین امور از قبیل فرید  
 فضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص و ثبوت این قدر تفاوت خود شبیه نیست و الله اعلم  
**سوال ششم** شریعت معلوم است که احکام ظاهری را میگویند و بدان امور مستند  
 و طریقت و حقیقت و معرفت که ذکر آن در رسائل می آید و فهمیدن آن آید که چه چیز است  
**جواب** لفظ شریعت دو معنی دارد عام و خاص معنی اولی با جاعل عن رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و حال قریه و رخصه و عزیمت  
 امر و نهی و معنی دوم آنچه تعلق بعمل جوارح دارد از عبادات مالی و بدنی و بیان آن  
 عهد و فقیه است و در کتب فقه مذکور می شود و همین را مقابل طریقت و اخوات آن  
 میگویند پس آنچه تعلق با خلاق و نیات و آداب عبادات بر وجه عزیمت دارد و طریقت  
 است و آنچه تعلق با افعال و عین الیقین و تحصیل مشاهده و استعراق در آن دارد  
 حقیقت است و آنچه تعلق بمکاشفه اسرار اعتقادات دارد از کیفیت توحید و  
 معنیت و قیامت و اسرار جهت و مراتب ولایت و اولیاء مانند آن دارد از معرفت  
 گویند و این همه در معنی اول شریعت داخلند آنرا که در هر فن کمال آن فن غیر منضم  
 را استنباط نموده با منصوص الحق ساخته شرع و بسط و دیگر آوده علم جدا گانه استخراج  
 نموده اند و الله اعلم **سوال هفتم** معرفت کمال بر شئی بچگونه می شود چرا که از  
 دیدن و شنیدن و محزون معرفت کمال حاصل نمی شود **جواب** حقائق اشیا  
 ظلال صفات الهی اند و ظهور آنها در خارج مربوط بطلل اربعه است فاعلی و غائی و مادی  
 و صوری و ظهور کمال این حقائق به ترتب آثار مخصوصه آنهاست و حصول ثمرات  
 خاصه بآنها پس معرفت کمال بر چیز بالا جمال بر تجلی ذات حق است هر سالک در ضمن  
 آن شئی که این تجلی بعد از بدیه کثرت در وحدت در مقام سیر باشد فی الاشیاء

حاصل میشود و بالتفصیل با حاطه سیاهی و خواص است از قوانین حکیمه مع تشخیص و مرتب  
 مثل آن قوانین کشیده و اگر از محسوسات باشد در آن بجواس نیز در پیغم معرفت حقیقت  
 او داخل است و الله اعلم بالصواب **سوال** هشتم قصه ابلیس که در کلام الله وارد است  
 معلوم نیست که سوال جواب او بچه طور گردیده بطور الهام یا بطور دیگر **جواب** تصور  
 این کلام در تعلیمات هیچ وارد نشده اما وجدان چنان دریافت میکند که از راه الهام  
 بود یعنی این شقی ندای مستند و میداند که این ندای حق است و در نفس الامر  
 سبب از ملائکه مظاهر کلام الهی را در ایستادگی که این شقی اورا نمی دید و نمی شنید  
 لیکن باید دانست که کفر این ملعون کفر جمل احتجاب نیست بلکه جود و عناد است پیش از  
 لعنت قوت بلکه بهر ساینده بود و تلقی از غیب میکرد و زائل کرده اند و سلب نموده  
 تا از ازم فیض و قسط نقطش بهر از نگر دو و قدم در راه توبه نه نهند بلکه بهین راه را  
 مفرج بسخط او عتاب نموده و کسوت امانت طرد بر پا داشته اند اما در جوهر روح  
 او رقیقه منظم افکنده اند که گاهی خود را مستحق عفو جنسی و گاهی در لباس شهنشا و  
 مایوسی گمان کرده بقبوت طاعات و اسماء و کتب و در شیاطین و مردم تصرف میکند  
 و آن رقیقه منظم را با دوان ان موت ساخته خلق را بضلال و جهل و قسوت و بکارت  
 باطله زنجیر می نماید نفوذ با الله مننه و الله اعلم **سوال** نهم شیوه است سجده  
 ارواح و از کلام الله همین طور معلوم گردیده که **الاست بریکم قالوا بلی و تفسیر**  
 سجده معلوم نیست که بچه بود و ساجد بیک سجده و دو سجده و تارک آن و میل  
 امرین مذکورین کدام کس شدند **جواب** اب سجده درین موقف مروی نیست مگر این  
 که خاتم ایشان بر ایمان می شود جواب اقرار بے توقف دادند و کافران بتوقف  
 آتای بعضی فقها میگویند که بنیاد و سجده کرده اند و عوام مؤمنین یک سجده و کافران  
 نکردند **سند** این معلوم نیست از کس و احادیث و آیات گرفتن چهار مبشاق

معلوم می شود اول از جنس اولو العزم قوم از سائر انبیاء سوم از علمای چهارم از عا  
 چنانچه اگر خداوند آنرا از میان مبینین میثاقی که در وقت و من توحید و انبیا  
 و موسی علیه السلام و ابن مریم و اخذنا منهم میثاقا علیه طاعت و جای دیگر فرموده اند  
 و اخذنا الله میثاق النبیین لما استیکم من کتاب و حکم و ترجاءکم  
 رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لننصرنکم و جای دیگر فرموده  
 و اخذنا ربک من بنی آدم من ظهورهم و ذریعتهم و اشهدهم  
 علی انفسهم انکم ربکم قالوا بلایه و الله اعلم بالصواب  
 سؤال پنجم در حالت برهنگی کلام حرام است و چون زن و شوهر فراموش آیند ذکر الله  
 ضرورت و این دو امر غایبین خود میبایست دارند جواب حالت برهنگی کلام حرام  
 نیست بلکه مکروه است و این مکروه هم با یکدیگر است نه مجزئ تلفظ بزبان و ذکر الله  
 در جاسه نشن و نجاست منع است و در شغل جماع نه و مع هذا علما نوشته اند که ذکر الله  
 در بیت اخلا و هم در وقت جماع پیش از درآمدن و کشف عورت کردن مسنون است  
 پس میبایست و منافات نیست و الله اعلم بالصواب سؤال یازدهم دیدن  
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حالت منام فریسیه و شیعه بر در می شود و بر یک  
 آنجناب بیان می کند و حکام موافق خود نقل بنیاد اغلب که هر دو کسان را اقرار کرد  
 در آنجناب خوش معنی آید و خطرات شیطانی را آنجا دخل نیست این چه تصویر توان کرد  
 جواب مضمون حدیث من رانی فی المنام فقد رانی را اکثر علما تخصیص  
 بصورت مدفون در روضه منوره نموده اند و بعضی تعمیم کرده اند بجمع صورتهای آنجناب  
 از ابتدا نبوت تا وفات در جانی و کلام سالی در سفر و حضر و صحت و مرض بر آن  
 بوده اند و تواروستی و شیعه بر آن صورت احتمال بیش نیست و وقوع آن ثابت نشده  
 و انقضای بالفرضیات اما تحقیق این است که دیدن آنجناب صلی الله علیه و سلم در خواب

بر چهار قسم متوفا شد یکی رویای الهی که اتصال یقین با جناب هست علی تحقیق و ملکه که دیدن متعلقات آنجناب است از دیدن ایشان و سنت ایشان و ذریت ایشان و بسبب منظر ایشان و درجه سالک در متابعت و محبت ایشان و مانند آن بصورت آنجناب مقدس در پرده مناسبات که در فن تعبیر معتبر اند و رویای نفسانی که ظهور صورت اعتقادیه خود است که بر لوح خیال منقوش است مانند انتقاش صورت بر کاغذی این هر سه قسم در حق آنجناب جایز است و قسم چهارم که شیطانی است یعنی تمثیل شیطان بصورت آنجناب همین منتفی و ممتنع است اما در قسم سیوم شیطانی گاهی با بقای آواز و کلامی تلبس می کند و وسوسه می اندازد و چون بشهادت بعضی روایات که در وقت قرأت سوره نجم در وقت سکوت آنجناب شیطانی در سه حرف گفته بعضی مسامحان مشرکین را مشبه ساخت در حین حیات اینجانی ممکن باشد در خواب چرا ممکن نیست لهذا در شریعت خرا احکام خواب را محبت نمی شمارند و را حادیش مشهوره نمی شمارند اجماعا اگر از اهل بیت دیدن آنجناب بصحت رسد ازین قبیل خواهد بود و الله اعلم بالصواب

**رقعه حضرت شاه غلام علی صاحب حضرت سلامت بعد تسلیمات**

معروض میدار و حقیقت کعبه علما بیان کرده اند و صوفیه چه میفرمایند ارشاد بود و زیاده تسلیمات و مومن را فضل بر کعبه چنانست جواب علما حقیقت برای کعبه بیان نکرده اند همین سنگ و خشت و گل است که حکم الهی با استقبال او در نماز و بطواف اگر او صادر شده باین نظر فضیلت و منفعت حاصل شده است چنانچه حضرت عمر رضی الله عنه فرموده إِنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّكَ كَاتِبٌ يَكْتُبُ بِكَ كَلَامَ رَبِّكَ وَحَقَائِقُ طَبِيعِهِ صَوْنًا مَجْمُوعًا عَرَاكَ وَارْتَهَ بِأَشَدِّ بَدُونِ اثْبَاتِ صَوْنِ نَوْعِيهِ بِسْ بِأَهْيَاتِ صُنَائِعِهِ جَدِّ بِسْ وَامَانَتِهِ صَوْفِيهِ بِسْ هَرِشْ رَأْسَهُ حَقِيقَتِ هَسْتِ حَقِيقَتِ جَمَانِي وَحَقِيقَتِ رُوحَانِي وَحَقِيقَتِ رَحْمَتِي

توسعه جناب شاه غلام علی صاحب

حقیقت جهانی کعبه شریف از ولایت ابراهیمی که حق سبحانه آنرا تخم معرفت ساخته بعد بنای  
او گاه جهان از شریعت حقه خالی نماند و دهری در جهان انتشار نیافته و ناشی حق  
سبحانه و تعالی و فضائے و طر شوق طالبان که آنجا که سود عین الله فی الارض  
و ماحی سینات و شافع زواری شود بعد از ان از ولایت محمدی خلقی فاعز و با  
ملکه بدنی ساین پوشیده طرفه رونق و بهای یافته مرآت الخوار قاهره بر ذات  
قدس شده و حقیقت روحانی او شان کمال تفرد الهی است چنانکه در بنی  
قطب مدار را در شهر رمضان را در ایام جمعه را در موضع کعبه رسید و  
و القصال ان بصفتی مبدئیه خود که خاصه حق است پیوسته که اول انعقاد زمین  
از انجا بود و درست حضرت ابراهیم علیه السلام که توجه غیب مطلق و حذاقت  
محض در مشقه بروز کرده و لهذا لباس سیاه پوشیده که نشان غیب و بطون  
است و حقیقت ربانی او شان مسجودیت حق است که خاصه ذات صرف است  
که صفات را نیز از ان بهره نرسیده باین اعتبار جمیع حقائق که تعلق بصفت  
دارند بالاتر گشته و اما معنی لسان المؤمنین اکن هر هکی الله و منک پس براس  
نسبت مومن که آنجا عبارت از انسان کامل است جیسے دارد که کعبه دارد و سه  
نیابت کعبه ما و ای که حق خود جلوه گر شده چون مومن یا مرتبه دیدار خورشید مراتب  
نیابت فرد داشتند و نیز مومن در مقام قرب و انصاف به یابد آن از سطح قرب که  
کعبه یافته و ممتاز می شود از استحقاق ثمرات طاعات و حالت کعبه شبیه به  
حالات ملائکه است فقط و احکام باعتبار جهات کمال مختلف می شود باعتبار

حقیقت ربانی کعبه شریف است  
والله اعلم بالصواب

## رساله نذویر بزرگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد حمد و شکر رب العزت و درود و سلام بر خاتم النبوت و بر ستو سنان جناب اهل بیت و اهل محبت میگوید بنده مسکین محمد رفیع الدین الحقه الله سلفه الصالحین این کلمات است در باب نذویر که بر فرائد اولیائے آرند مشتمله چند مسئله  
مسئله اول آنکه لفظ نذر که بخاسته می شود نه بمعنی شرعی است که ایجاب غیر واجب است از جنس عبادات مقصوده بطریق تقریبی الله بلکه بمعنی عرفی است چه عرف آنست که آنچه پیش بزرگان می برند نذرو نیاز میگویند آری نذر شرعی قسمی است از ان گاه می باشد و حکم نذر این است که اگر تحقیق محض برای اولیاست حرام است که وارد شده است کاذب اگر بغیر الله و غیر قضا می حاجت باشد تهلل از کسی خواست و او را مالک نفع و ضرر خود اعتقاد کردن نوعی از شرک اکبر بصورت است نه در نیت حقیقت و واقع بر یک از سه وجه مباح است وجه اول آنکه خالص برای خدایتعالی است و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الهی آنرا در من حاصل شود نذویر بر خدام الصالح رسام وجه دوم آنکه ایشان را شفع سازد گویا می گوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسام تا ثواب این عابد بشما شود و این معنی جواز و ارجح آنکه جناب نبوت صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه را وصیت فرمود که تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی و بعدین عباد را فرموده جایز است

رساله نذویر بزرگان

و بگویند که لام سغیر و وجه بیوم آنکه آن بزرگ را در خیابانهای وسیله سازد و گویا  
میگوید که بیکت فلان بزرگ و بحق غنایات و مهربانی خود بر او که عمر خود در بندگی و  
رضا جوئی تو گذرانیده اگر مشکل من آن سان کنی اینقدر مال بر اے تو بدهم و ثواب  
آن تن خواهم و آن بزرگ سازم تا از تیر و حسان بآن بزرگ خوشنود شوی و  
این هم هست که مذہب خفیه است که لا یشان آن یجکل ثوابک ناکفایه لیکن  
سأکمله دوم دادن بنام او لیا بر کدام یک از عفو از مرمت زمین و  
روشنی و مصرف خدام و خدمت اضیاف و سرانجام مجلس مقرر کند حکم این قسم  
آنکه وقف است برای مصارف مذکور زیرا که اصل آن مجبوس است از تصرف اهل  
استحقاق و منافع آن مصروف بایشان لکن نه وقف حقیقی است زیرا که آنچه اصل  
مجبوس است ملک رقبه آن برای واقف بنود بلکه شبیه بوقف است در صورت و حکم  
پس بر تقدیر فقدان مصارف راجع بوقف شود یا به بیت المال مگر آنکه امر و حکام  
غله و زلفه برای همین مصارف معین میکنند و زمینداران از پنجه بندے بر آرد و آنرا  
رسولی می خوانند برای همین قسم امور بر وزارت ایشان میفرایند و درین صورت  
شخصی که او میرساند وکیل است برای صرف کردن در آن مصارف و آن مال یا  
صدقه خواهد بود یا ثابت بر ملک و امیر یا از آن صرف کردن و مصارف آن همان  
مصارف وقف است پس برای این کار متولی وقف لازم است و آن متولی امانت  
و کفایت و حجب و نصیب یابین متولی یا از طرف میت باشد که در حین حیات خود شخصی  
معین کند که وصی او باشد یا نصیب او با اتفاق اهل عاقله از اصحاب طریق و خلفائے  
میت و اقارب قبیل او باشد مانند آنچه در حدیث شریف آمده است إذا کنتم  
رفیق سقر فامروا احکاکم و یا آنکه این امر بجزیکه در آن خاندان نماز خواهد بقرب  
صوری چون فرزند و خواه بخلافت معنوی پس مردم بالضرورة با و رجوع نمایند



و کار دوست نهند و خواه نصیب و تجویز حکم سلطان باشد در صورت اولی شخص صاحب  
 سجاد و توان گفت و در صورت اخیر متولی محض خواهد بود و قسم دیگر آنکه حاکم یا زمین دار  
 بر نیت صلح و تسامح میت و به نیت خوشنودی و رضای امینیک علی العین بدو یا  
 بطریق سالانه و فصلانه بنام آن معین و مقرر سازد و این قسم نیز جایز است بنا بر عمل  
 آنکه جناب نبوت صلی الله علیه و سلم از طعام و تخم نزد صدیق حضرت خدیجه صلی الله  
 فی فرستادن و این همه و بهر شخص است و دیگر را در و شریکت نیست و در اینجا  
 ابتدا نیست ثواب و عبادت نیست بلکه ترویجسان با اجباب است در شرح شریف  
 مجوز و مسلم است و حکم این قسم آنکه بدیه و تملیک محض است براسه غنی و صدقه است  
 براسه فقیر بی ثبوت قبض خالص ملک محبوب له میگردد و دیگر آنرا از اقرار متوسلان  
 او در آن شریکت نیست و از رضای این قسم حکم ساز از رضی دارند از عطای سلطانی  
 اگر و بهر تملیک رقبه کرده است حکم فرائض در ورثه آن شخص جاری خواهد شد و اگر  
 نکرده است پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عوارضیت بران عمل نمایند و اگر معین  
 ننموده و مورث تقسیم آن معین نموده بران نیز عمل باید کرد و یا موافق فرائض باید کرد  
 تا مطابق تقسیم خداوندی باشد و اما میکه صاحب عطا شرح نکرده و یا تجویز تقسیم از خود  
 ننموده این حکم جاری میتواند شد و الا در قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم بیوفا که  
 مردم بر ذرات او لیا چیز نهاده می روند و عین کسی منظور ندارند موافق اراده ایشان  
 خواهد یکس از متوسلان ایشان بگیرد و خواه همه تقسیم کنند خواه چینی بگیرد حکم این قسم آنکه از  
 قبیل تحلیل و اجتناب است مانند آنکه خم آب بر سر راه نهند هر که خواهد بنوشد و یا خوشه  
 خرما و میوه آویزند هر که خواهد بخورد و قسم دیگر آنکه کسی بطریق نذر چنانکه در مسئله اول  
 گذشت چیز به نام خادم مزار مقرر نموده وقت اذان بخار رساند و دیگر آنکه چیزی  
 در غله اندازد چنانکه خادم مزار براسه تقسیم جمع می سازند حکم این قسم آنکه در اصل ملک



شخصی نیست بلکه از ایشان خواهد تصرف نماید لکن چون جمیع متوقع این قسم فتوح نوشته  
 اند خدمت مزار مساوی الاقدام اند و قاسم را نسبت انجاست و حق تلفی می کنند  
 و اخلاص این فیما بین ایشان موجب منازعت و محاصرت میگردد پس برای رعایت  
 عدالت و برابری دفع محبت و خدمت و تقسیم قانونی مصطلح می نهند درین صورت  
 از روی شرع حکم معین نیست بلکه معمول بر شرکت و جوده و شرکت بقبیل است بر آنست  
 که قرار دهند متبر و معمول به خواهد بود و این تقسیم نه از قبیل قسمت نظام است و نه از قبیل  
 قسمت موارث و اگر درین باب شبهه و انگیز شود که این از قبیل می باشد میگوید  
 باید فهمید که بنی شاع از قبیل مخلوقات عقلی و ممنوع است شرعی نیست بنوعیکه بخلاف  
 اوله عقیده باشد و قصای قاضی بآن روشود بلکه صاحبین امام شافعی حکم بخواران  
 کرده اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقول مجوز آن کنند و در این قسم است که در  
 و اگر معمول بر تحلیل و اباحت دارند هم پسند نیست و قسم دیگر آنکه به ضعیف یا مبلغ پیش  
 می میفرستند که و خدام فلان قرار تقسیم نماید درین صورت آن شخص وکیل است  
 در اقباض از طرف و ارب و بعد تقسیم حق خاص یکدیگر حکم به مبلغ مرسول و اقباض او تمام  
 می شود و تقسیم آن با جازت مالک باید کرد و یا بتولیع براسه وکیل مین و این تقسیم  
 خواه بطریق فی نزد امام شافعی باشد یا بطریق حاجت و مصارف نزد امام غزالی  
 و این وجه ثالث در آنچه براسه تعمیر مزار و غیر آن ارسال کرده شود متعین است  
 و اگر صاحب توفیق میخانه بر قراره مرتب سازد و از تصرف خود برآورده  
 در تصرف خدام آنجا گذارد و بعد مرمت شکست ریخت و کنگری حکم او نیز سید حکم  
 باشد که مشن آن در مرمت مصالح همان مکان صرف نمایند و آنچه از مصارف  
 مستغنی عنه باشد بطریق امانت نگاهدارند براسه وقت حاجت و اگر قوه انج  
 مساکین و خدام غالب بود در صورت استغنا از مرمت در ایشان تقسیم نمایند

مسئله سیم که مستحق این تذکریت چون ظاهراً است که میت را مالک نیست پس عباد  
احکام میراث از حجب حرمان و حجب نقصان مرعی و اشتقاقی منتزعه و هم باطل است بلکه در  
لفظ مهری باید دید اگر نام اولاد است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر بنام خداست  
در ایشان تقسیم نمایند و اگر بتجلیل سهم نیست در خدام آنجا خواهد اولاد باشند خواه  
اجانب و اگر برقرار هم نباشد اگر اولاد باشند حق اند و الا در متوسلان و اگر  
تقسیم جماعت معتبر شد موجب اجر خواهد بود -

مسئله چهارم آنکه رسم است که بعضی حق داران حصه خود را که معتبر با رسم  
اسامی می شود بدست کسی بیع می کنند یا برهن می گذارند و یا به رسم نمایند  
و این عقد موافق قواعد شرع باطل است اول آنکه مال موجود نیست و معلوم القدر  
نیست پس قابل تملیک بعوض و غیر عوض نخواهد بود و اگر اینچنین عقد بجهالت  
واقع شود زرعی که بالغ گرفت است اگر زنده است از رسم او  
اوست و اگر که شبیه مرتین خواهد بود و اگر مرده است و مال دیگر

دارد ازان مال او سازند و الا حیاته لمال المشتري

تا مدت اوست آن احوال کنند و مسامحت

نمایند و بعد ازان بوجه مذکور تقسیم

فیما بینهم قسمت کنند و الله

اعلم

۴۰ - ۴۰ - ۴۰

۴۰ - ۴۰

۴۰

# رسالہ بیعت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة سے گوید بندہ مسکین و فقیہ فریج الدین بیعت کہ پیش صفیہ  
 معتبر و مقبول است چہار قسم یافتہ سے شود و ہر قسم را بشرط علیحدہ است و ہر  
 دیگر بیعت و سیلت و بیعت شریعت و بیعت طریقت و بیعت حقیقت  
 و سوائے این آنچه برائے تحصیل مال و جاہ یا برای تحصیل حاجات دنیوی از  
 مرشد باشد فی الحقیقت اعتبار سے ندارد و مضمون من کانت ہجرتہ الی اللہ  
 و الی الرسول فہجرتہ الی اللہ و رسولہ و من کانت ہجرتہ الی دینا  
 یضربہا اواقرانہ یضربہا فہجرتہ الی ما کانت الیہ اما بیعت و سیلت پس  
 حقیقتش آنکہ رب العزت را جل شانہ باہر یکے از ائمہ طرق بشارت و وعدہ ہای  
 بروجسان است مردمان ناقص محبت یکے از این اصحاب طرق حاصل کردہ و مناسبات  
 و فضائل ایشان دریافت میخوانند کہ استحقاق آن بشارات حاصل نمایند چون شیوہ  
 یعنی اندراج و زمرہ ایشان داخل سازد و این دخول را آن بزرگان قبول فرمایند  
 چون این بزرگان از نظر عوام مخفی اند یا چارہ کلا سے ایشان کہ در حق آنها کلام است  
 و کالت مانند یکدہ کیسہ یک و قولہ کقولی فرمودہ باشند چنانکہ حق جابر را و در حق  
 در حق خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است ان الذین یبایعونہ  
 انما یبایعون اللہ یکد اللہ فوق ایکد یبھیو گفتہ باشند تا عقد قبول اچہ از مرشد  
 منسوب بہو کلا ان ایشان شود پس ہا بر این بیعت بر صدق محبت طاعت و اگر بقدر  
 سلسلہ شیخ باشد و شرط آن قیام بتخلیم و یادگاری ایشان و مراد ایشان

او را و اشتغال ایشان است یا نوعی از مناسبت ایشان متحقق گردد پس ثمره این  
 اتصال بآن بزرگان است در قیام و شکر و ادای ایشان این طالب را وقتاً بعد از وقت  
 و اما بیعت شریعت پس حقیقتش آنکه مرد عامی که عمر را و غفلت و معصیت گزارده هرگاه  
 بر این خیال متنبه می شود و مذمت می کشد و رجوع بران تقوی و طاعت میجوید حصول  
 انیمشی بدون تحکیم عالم متقی بر ظاهر و باطن خود و رعایت نظم نمی تواند شد چه دیدن  
 کتاب های شریعت مانند مرحبت کتب طب است بجا را بدون حصول ملکه طب  
 معالجه یا نقد اصلاح مزاج و دفع مرض دشوار است و همچنین بقول هر عالمی عمل کردن  
 موجب خیر است که هر یک صحیح الفکر و الحواس نمی باشد پس باین ضرورت مرسی  
 که با وجود علم و تقوی و وصف داشته باشد که عدم مسابقت و ملاهت در مقام  
 امر بالمعروف و نهی عن المنکر دوم شناختن آنچه بحال طالب فضل و اهل است  
 پس اینچنین کس را اختیار کند و زمام مورخ و را بدست او سپارد و متابعت او بر خود  
 لازم گیرد تا بمراد خود رسد و ثمره این رسیدن به نجات کلی و عقوبی و دخول و در  
 جناب اعلی و تحصیل رضای مولی که ما قال ان الذین امنوا و عملوا الصالحات  
 اولئک هم خیر البریه خیراء هم عند ربهم و جنت عدن تجري من  
 تحتها الانهار هم خالدین فیها ابدا ارضی الله عنهم و رضوا عنه  
 و شرط آن رحمن و شستن شیخ است تا بر خاطر او غبار ملال نشیند و بهمان روشنت  
 احوال از شیخ ظاهر است که انیمشی در آن شیخ متحقق خواهد بود که او نیز بدست شیوخ  
 تربیت یافته باشد و بفیض محبت ایشان از مکاید نفس گاه گشته پس در این سلسله  
 سه باید و اما بیعت طریقت پس حقیقتش آنکه مرد خوش بخت هرگاه فضائل و مناقب  
 اولیاء و تصرفات عظیمه ایشان مثل حصول مراد مردم و قوت همت و تصرف بر دلها  
 و کشف احوال موتی و کشف مستحلات حوادث و ملاقات ارباب طیب و مانند آن پیشیند

شوق تحصیل آن در دل و غالب می شود از قبیل متعارف است که هم صنعتی بغیر فراوان  
 و اخذ آن از ما بران آن فن بکمال نمی رسد پس چیزیکه مانند آن در دست هیچکس  
 دیده نمی شود از فکر ناقص خود چگونه آن کمال را تحصیل توان کرد پس کسی را که دین  
 اشغال و اعمال چهارت کلی داشته باشد و خود مصدر این آثار باشد و این مورد  
 مراد را اسهل الحصول باشد استاد خود ساخته حق متابعت آنها ادا نماید و بهر شرطیکه  
 قیام فرماید از مجاهدات نفسانی و جسمانی بجا آورد تا درین کار ماهر گردد و بمقصود خود  
 رسد و ثمره آن مصفا ساختن و جبر روح است از کدورت جسمانی و متور و کمال  
 ساختن آن با نور روحانی و اسرار ربانی و مبدأ فیض الهی گشتن برایندگان  
 الهی و حل مشکلات آنها تا بطیفیل آن در جباب الهی بحکم الخلق عیناً الله تعالی  
 علی الله انعمهم سرایعاً له مستحق فضیلت محبوبیت مشرف گشتن و باز مره اولیاء  
 صلی شریک فضائل شدن و مناسبت صفاتی با ایشان پیدا کردن و اما بیعت حقیقت  
 پس حقیقتش آنکه مودان عالی همت را که حق تعالی ایشان را برای مشاهده جمال  
 خود مرآت ساخته و براسه اجرا می فرماید خود آلبار وجه فرموده است و از  
 روز ازل کیش محبت ذاتی در جوهر روارح ایشان نهاده بتقریب از تقریبات  
 آن ستر مکنون درون شورش می زند و تعلقات مکنونات را از ضائر ایشان  
 از هم می پاشد پس مشتاق دوام حضور بی فراحت آثار را کو ان و عاشق جمال  
 حضرت ایزد می شود و بدون آن قرار نمی دارد و فنا می شود و خود و بهت  
 بوجود الهی از ته دل می جوید چون طلب ایشان حقیقی است و وجود الهی با فضا  
 کمال در آفرینش ایشان برای همین است اما جوهر نفس هر یک سواست انبیاء  
 کاملین از ان قبیل نیست که خود بخود باین مقصد عالی تواند رسید برای تربیت  
 ایشان و ایصال ایشان باین مقصد علی یکے را از کاملین بر سر وقت ایشان می نماید

تا با عانت او در رهنمایی او جل مشکلات و دفع ترددات و کشف شبهات که لازم  
بشریت است می نموده باشد و باندک تربیت فائده بے نهایت می یابد و همچنین  
کسانی را که اینچنین در جوهر نفس اگر چه مندرج است لیکن بآن قوت نیست اینها را  
بجای می رساند که از پر تو باطن او به طینت او باین مراتب عالیہ مشرف شوند  
شرط این فاسد وجود و قطع تعلقات کونی و خطوط نفسانی و بے تعلقی از  
مال و جاه و علاقه داران است و ثمره آن موجود بودن بفرجیای الهی و فنا  
گشتن حجب وجود ظلمانی است گویا حقیقت خلافت رب العزت بر اے  
ایشان و حدیث کنت سمع و بصیرة بیان حال ایشان و حدیث ان  
لله عباد الا یستتر الله عنکم صادق برایشان و الله اعلم

## رساله حمله العرش

بسم الله الرحمن الرحيم

در ذکر حمله العرش قرآن مجید ناطق است بآنکه حمله عرش روز قیامت هشت نفر خواهد بود  
و حدیث شریف بیان است که الحال چهار نفر کامل و چهار خالی اند و صورت ایشان  
در حدیث شریف با اسم ثانیة افعال مذکور شده است طائفه کلمه امینه بن ابی الصلت  
را که به تفسیر و تصدیق جناب نبوت پیوسته و جل و ثور تحت قائم عرش و انسر  
الآخری و بیست مرصد حمل بر حمله العرش نموده اند اما از حدیث شریف هشتم  
این معنی نمی شود و جدا آن نیز بآن نمی گردد زیرا که حمله العرش موصوف اند  
بقریب اتم و تحمل فیض کلی که عرش مجید صورت آنست تدبیر ایشان لازم است که  
شامل جمیع ماتحت بود اگر بتفصیل کریم تدبیر الهی در حیوانات منحصر نیست که در



نباتات و معادن و چہ حکمتها و ولایت است و نیز حیوانات حشرات بری و بحری خارج  
اندازین چهار مجموع کائنات ارضی نسبت انقلاب عناصر و اوضاع افلاک و کواکب  
اقل قلیل اند الخلق السموات و الارض اکبر من خلق الناس و اگر بر اجمال گفتا  
کنیم غایت کمالات ہمہ و منسج فیوہل ہما حضرت انسان است فقط بلکہ ظاہر است  
کہ این بیت اشارت بقیام ارباب الانواع است در خطبۃ القدس و صاحب  
فتوحات از بعض عرفا نقل نموده و خود اختیار نموده اند کہ این عرش عرش ملک  
و حملہ آن اسرافیل و آدم و جبریل و محمد و میکائیل و ابرہیم و مالک علیہم السلام  
و اصلوۃ قرار داده اند و دو اقل برای ہم نام دہانی برے ارواح و ثنائت  
برای انجمنہ در اربع براسہ اجزیہ اینقولی نیز باخبار ملائمت نذر کہ این جماعہ را  
مقامات مقررہ است سوای عرش و نزول است در خلق و تدبیرات دین  
چهار باب منحصرہ بخلاف حملہ عرش پنجہ در خاطر فقیرے رسیدی بچنانہ و تعلق  
از خطا نگاہدار دین است کہ حملہ العرش حصے باشند کہ حامل کمالات اربعہ  
اکتبہ اند یعنی ابداع و خلق و تدبیر بدنی ملک اول کہ حامل کمال ابداع است متحقق  
است باسم قیوم و موکل است بر ہیولی و صورت شہادی و مثالی و از منہ و کتبہ  
و جہات و حرکات و او است علم استعدادات و خیرات و تقسیم اخبار و تحدید  
و جہات و تقدیر موافقت و تاسیس مبانی و مایحیثہ و ملک ثانی کہ حامل کمال خلق  
است متحقق است باسم مصور و موکل است بر نفوس و صور نوعیہ با نکلہ و مرکبات  
فلکیہ و عنصریہ و او است علم القاسی خواص صور و شرح و افاضہ آثار آن  
و تشخیص مہیا کل و قواسم آن و مرافق ہر یک و مایخلق بہ و ملک ثالث  
کہ حامل کمال تدبیر است متحقق است باسم عدل و موکل است بر شیعہ نظام  
بغیر مطلق عند شیشاق الصور و تداخل و او است علم تزجج بین المخلوقات

و قبض و بسط اسباب و موازنه آنها بظایات و مابینا سببه ملک راجع که حامل کمال این دینی  
 است متحقق است باسم قدوس و موکل است بر تجلیات و شعائر الهیه و اور است  
 علم نظام تجلیات متنوعه و نصب شرائع و موازین عقائد و اعمال و مراتب اهل الله و  
 حفظ ملل حق و باطل و باثمانیه ظاهر آنچه در حدیث نبوی وارد گشته مرا اذن داده  
 که بیان کنم بر سر شما حامل یکچه از ملائکه حمله العرش و بعد ذکر عظم خلقت و فرمود  
 تسبیح او این کلمه است **لَبَّيْكَ أَنْتَ حَيْثُ كُنْتَ** اشارت باین ملک عظیم القدر است  
 و آنکه حقیقت این ملک بهیچ خاص است از کمالات الهیه که هر کجا در مظاہر جمال صفت  
 ماله ظهور فرماید منشأ جهت حقانیه و ران کسوت و حامل این ظهور همین ملک باشد  
 گویا هر کجا که تجلی باشد نمی شود مگر بر قلب این ملک همین ملک است که منشأ هر گرد  
 بصورت تجلی و اوست که جابرسان **كَلَّمَ رَبِّي أَنَا اللَّهُ فَرَأَتْ ذَاتُ حَقِّ مَشْهُودٍ**  
**وَمِنْ حَيْثُ رَفَعَهُ الْجَبَابِ مَثَلًا لِّهِنَّ** ملک بود که بصورت نار بر سر حضرت موسی علیه السلام  
 ظاهر شد و مصداق آن **بُورِكَ فِي النَّارِ كُتِبَ وَكَلَّمَ رَبِّي أَنَا اللَّهُ** از جناب الهی  
 بکلام بے کیف و رسیدن این ملک سر برین و در مراتب نامسموع میسر و الله  
**اعْلَمُ** باجمالی این چهار ملک حمله العرش تکوین اندا صالیه و انتمایه تشریع با ایشان  
 از حیثیت اندراج تشریع است در تکوین و چون جریان نظام این نشانه دینا بر  
 حسب فیض تکوین است و فیض تشریع درین نشانی تبعی و ضمنی و تمیز حق از باطل  
 کما بینشی و برود استباین است لاجرم تحمل بار این چهار است تا آنکه بمقتضای  
**سَنَقَرُ لَكُمْ أَهْلَ الثَّقَلَانِ عَمَّا بَدَلْتُمُ رُوحَهُ تَشْرِيعٍ يَرُدُّوهُ دُخْمُ نَفْسِهِ**  
**وَأَرْضُ إِنْ الدَّارَ الْآخِرَةَ هِيَ الْحَيَوَانُ** که دار السبوح و البقاء استحقاق است  
 بیفشاند و استقادهات فطری و کسبی بر نفس سر بر آرد و بر یک حکم عالمی پیدا کند  
 و منبع چیدن هزاران هزار صورت و اعمال خیر و شر گردد و خدا و مان فیض تشریع



در بر داشتن عرش فیض مطلق است شریک شوند اول ملکی باشد که رفیق ملک اول  
 است و او راست علم استقادات نفوس بشریہ و جنیہ و دقائق مندرجہ در ان  
 درجات کمالات آنها و خواصی که در آنها و ثانی ملکی است که رفیق ملک ثانی و او است  
 علم حقائق اعمال کیفیت ظهور آنها بگو ناگون تشیلات و مراتب مثال راسخ و شرح  
 جہات آن اعمال از طاعات و معاصی کہ ہر یک حقیقت مشرعیہ است علیحدہ  
 و موازین سعادت و شقاوت و آخر بہ احوال و اقوال و اعمال و صور معقولات  
 و ملکات و ثالث رفیق ملک ثالث است و او است علم حوائج ناس و معاملات  
 و حقوق العباد و فیصل خصوصیات و وجود مقاصد کفارات و مسیئات و محو  
 اثبات الوان قلوب باہم گرد و تشخیص درجات اہل تقاضی اربابین و مالکین  
 و ضوابط مصالح و مقاصد و اعزاز و رابع ملکی است کہ رفیق ملک رابع است و  
 او است علم مراتب احوال و مشاہدات و نیران اہل رؤیت حق تعالی و ربط  
 احوال باہم و الہیہ کہ مبادی آن است و قدر ظهور ہر اسمی و در شیخ خود قوت و ضعف  
 و تحدید منازل از ارتفاع و حجب و انکشاف ذات و اخلاص عالمین و تحقق با  
 و مایہ ایم ذلک این است پنجم نور توفیق است در حالت و ایہ بان راہ نمودہ و وجہ ان  
 ایمانے کند کہ کیفیت حل این جامعہ چنان باشد کہ قائمہ کہ موجبہ خلق بدان است مقام  
 ملک رابع است و جانب بین آن مقام ملک ثانی است و جانب راس مقام ملک ثالث  
 و جانب خلف مقام اول اما مخفی نباشد کہ این جملہ ملائم باعتبار اندر لاج در ضمن ہے  
 و ہدایتہ رحمانی مستوی و تعاکس الارکے در دیگرے واقفنا نشأ سابقہ مجرودہ  
 در بسیارے از معرفت اسمائے الہی و احوال قدسی و صرف ہمت در استنتاج غایات  
 مشارک و متعاون الذمضون الذین یجھلون العرش الی آخرہ و مجاہدہ و شہ  
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ كَمَا كُنْتَ عَلَى عِلْمِكَ وَعَلَى هَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ اَزِين

تفاوت در مراتب

مقام است و الله اعلم بالصواب و الحمد لله اوله و آخره و باطننا و ظاهرا و  
 الصلوة على خازن بقره و حاملا لواءه محمد و آله الطيبين و اصحابه الكواكب  
 فانه في راي يارم بدل چو چا کرد شد سحر و غم فراموش بد از دست خود نایم بادست  
 خویش فراموش بد ذوق حاصل جانان دریافت کردم از خود این ای منکر این حکایت در گوش  
 گیر و خاموش بد شرح تواند بود که هر چه روح نوالی که در سوید ای قلب من منبث است و  
 از خفا در جمیع اطراف جسد ساری گشته حامل جمیع قواست حس حرکت و حافظ حیات بدن و  
 اعتدال مزاج میشود و نور خاص بانی و تجلی باطنی خواهد که صورت جوهریه که شبیه  
 بنار شجره حضرت یکم باشد و خواه که صورت بینه عینه که بذات اقدس نسبت صورت علمیه  
 معلوم در صورت مرئیه در مرات برای دارد و متحقق در شرح گردد چنانکه صورت خیالی در مرتبه  
 مشترک نزول نموده محسوس میگردد و صورت استقانی بر قاب ترشح کرده عدم دارد و میشود  
 همچنان این صورت علمیه با حال الهی که بهر ضعیف و قلیل از وجود اصلی خارجی و پشت بسبب  
 دوام ملازمت و شدت اشتراق و جمیع نسبت با قطع سائر دواعی و درکات در اوج مضاعف  
 صوری وجودی بنیات قوی پیدا نماید و از غیبت حکایت معلوم محبوب از خواص جوهر ضعیف  
 که صورت تیره بر خود گیرد و درین اثنا سر که میم الله نور السموات و الارض مثل نور  
 لیس فی قلب المؤمن الخ آشکار شود و درین حال سخوی از علم که جامع طریق حضور و حصول باشد حاصل گردد  
 و وقت امکان ششوعان آن تمام جزای روح را فرو گیرد و در آن ایام یسمعه الله فی قلبه و یسمع فی  
 الذی یبصر فی الخ گردد و روح بهر اش مثل شعله نورانی الهی گردد و بعضی را حصول علم و ظهور تصرفات  
 بخصوص بهت بے مباشرت سبب مزوت بهر جهان بهنجار با الهی جلشانه بر وجهی که مصداق سائر  
 صفات کمالیه باشد و نگین ساختن طالبان بصیغه الله در طرفه العین و سر بیان و وای این  
 نفس خرمیه در خطره القدس و ترجم دواعی آن موطن و درین نفس اندوه همین اتصال محاذات  
 معنوی در احوال صفات بمعنی نهساب واردات این نفس بنجایه الا مثل قال الله تعالی علی الس

سمع باذن و بالکس لازم خواهد بود و حالتی طرفه جامع جهت اتصال جهانی و مشاده روحانی کبر  
 خواهد گردید و بالکس تحقق بالکس بدین وجه حالتی است عجیب نموده طلسم آبی که آن سخن علی الهی  
 اندوخته شرح آنست چه عرش سائر افلاک نیز اجرام تسبیحند که همه آن علم و اراده است و بسبب  
 شیعه و قوت احاطه آن تخلی کلی باین نمونه قدسی هفتاد مضاعف از نسبت مضاعفه قلب  
 محیط افلاک که عرش فروزان تر است و همچنین نسبت محل آن تجلی باجل این قوای هر دو و اینجا  
 سرحد ابتدای کمال است که ترانه دریافت قوای وصال از اینجا توان و هفتاد اسرار کائنات  
 ذکرها و الله اعلم فائده و دیگر رباعی در یاد تو حالتی عجب داشته ام و عشق تو  
 تخم نادری کارشته ام و نه خود تو ام و نه جز تو چیزه دگر و بهر نزد ام چه و بهر بنده ام  
 شرح حاصلش آنکه وجود مطلق حقیقی را ذاتی مستقل مجرد از قیود و مقایر میقد است و هم بسبب  
 ذات و هم بسبب طرف حصول ثابت است که ذوات مقیدات را در آن موطن و قوعی و  
 آن ذات اتحاد متصور نیست و در آن بارگاه جلال ازین کناسان خیس نامی نشانی نه  
 كان الله و لم يكن معه شيء و هو اكان على ما عليه كان  
 و مقید را بجز ذات موهوم که گفته آن ذات مطلق است مع القیود العدمیه فی موهومها  
 الظلیه بجز هر دو ذاتی نه پس مطلق را هم بحسب ذات غیریت ثابت است و هم در مرتبه  
 اتحاد حاصل مقید امری و بحسب آن حکم بخیریت و استقلال از مطلق توان کردند  
 فلیس فی الوجود غیره و بار و نشان آن دخول قیود عدمیه است من حیث انها غیبه در  
 ذات مقید و اعتلا سے ذات مطلق از تعلیه ثبوت و انتفاء آن قیود من حیث  
 الاطلاق حقیقی تحقق بحقیقت این معنی کمال یاد داشت است و موجب حصول آن که  
 لفظ محبت ذایمه است در ظهور آثار آن که جناب است و الله علم حواسی شرح معنی  
 قوله اذا خلقت و طباها آه قال القاضی الاوحدی عبد الحلی البرجندی فی تعلیقه علی شرح  
 ان فی القیود العناصر فقط و لو ذکرتها لكان نسبتی اقول و جهة ان الاحتیاج الی التخلیه مع الطبع

انما يكون فيما يمكن فيه اثبات القاسم من العلوم الثابت في موضعه ان لا قاصر في التفانيات فلا حاجة فيها الى  
تخليتها مع طلباتها فلا تعلق لهذه القيد بالاجرام الاثيرية فان قيل كيف يصح نفى القسرين الجرام الاثيرية  
وتبطلها غير مؤثر فيها يوشك لاجله فاذا حصلت الحيوة في الشخص لمسي ودينا فله ثلاث مراتب كاللصحة ثم القوة  
ثم المرتبة فالصحة هي القوة المجردة والصبر المرتبة هو الاحسان والصحة ايضا داء اعلان امراضها  
كالجوع والشل و امراض الباطن كالسحر والفالج والاستسقاء وكذلك التقوى لصد ان الفسق ونفاق  
وفقدنا الله حقيقة التقوى والمجاهدة والاحسان وعصمنا عن النفاق والفسق والعصيان بحرمة بني الرحمة و  
الهداية والايمان انه ذواب في رحيم ورحمن ورحبان اعظم منه بحري بنوي صلعم تاليف مشد

رسالہ افغان نماز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چنانکه صیغه اذان باین ترتیب هر روز توفیق است که اولاً بواسطه تعلیم ملک در مقام عبودیت بن عبد ربّه قرار یافته و ثانیاً بملفوظ منام امیر المومنین حضرت عمر فرید اعتبار و توفیق پذیرفته و ثالثاً بتقریب خیاب نبوی که لازمت بر آن فرمودند و گفتند آنها را و یا حق مرتبه و وحی یانته در العباد با فاده چندین اشارات قرآن مجید حکم تنزیل گرفته و جناب سرور عالم علیه السلام و دعا و آخر از ان بعد و تمامه صفت فرموده اند پس لازم است که این ترتیب خلی از حکمت و نکته معتبر نباشد و ازین فقیر سوال نموده شد که ترک عاده مضمون سالت با وجود اعاده مضمون توحید چه نکته دارد بعد از توجیه بنمایان آن چه سلیخ شد نگارش میرود بسیار الشک نیست که اتم مقامات دینی توحید است و توحید بلا لالت کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین و وسعیه دارد توحید در عبادت و توحید در استقامت توحید در عبادت اگر چه مقصد حقیقی است که ما خلقت الجن و الا انس الیه نعبد و نستعین و ما اخرج مضمون انما اخرجت ان اعبد الله و لا اشرک به جایا واروست اما توحید استعانت نیز از جمله مقاصد حق است از آنکه شرط اوست زیرا که انسان مجبور است بر انقیاد و تذلل به کسی که

اور انفع و ضرر خود اعتقاد کند بلکه در بعضی اوقات درین کار مجبور شود و با وجود شرط بودنش خود  
 بعد بسیاری از احوال سببه است مثل توکل و تسلیم و محبت منعم و خوف و رجا و صبر و غیر آن که توحید موقوف  
 بر معرفت چهار صفت است یعنی شمول علم بجزایج و مصالح محتاجین و کمالات و افاضات آن بلیه فرامحت  
 و خلایق مانند بخل خارجی مانند بابائی و مظلومی سیوم فور حجت چه صاحب اقتدار با وجود نقصان حجت اگر ادا  
 داشته باشد حصول نعم و دفع ضرر از وی توقع نتوان شد و همچنین شفیق دانا با احوال بلیه قدرت غیر  
 از غم خوردن فایده نمی رسد و اگر جزا احوال اند خود معذور است و خل سائل و معالیه و امرا  
 برای همین است که در یکایک این صفات قاصر میباشند یا نیست که با احوال محتاج نمی پسندد بلکه بعضی کون  
 ملازمان حضور و یا نیست که دل ایشان نمی جوشد مگر بسبب سفارش مقربان و مجربان بارگاه یا نیست  
 که کارروائی او نمیتوان کرد مگر بواسطه پیشکاران و در صورت خیانت و خلل اندازی ایشان محتاج و سبب  
 چون درین صفات کمالات شایسته شرک برکنده شود اما توسط انبیاء و ورثه اربابیات و شفاعت و اما طهارت  
 و تربیت و مصالحت و امثال آن پس بعد تسویه تعلق صفات ثلثه نظر بر مراتب حجت نموده بقصده  
 حکمت نظام ترتیب بر آن ظاهر تقدم و شرف بعضی بر بعضی لازم می آید یکی بر دیگری ترجیح می آید بعضی  
 بر احوال بعضی دیگر منوط میسازند بوضع که راجع و متبع و موافق فیض آنجانب برابری باشد که آورد  
 زانکه لا یخلف من اجبت و لکن الله یمکن من یشاء و لا یستفیعون الا عن اراده  
 و المؤمن یطیع و یسقی و اذا مر منته فهو یسقی انما انت الذریق و الله الطیب  
 و امثال آن ظاهر است که این معنی نبوی از شرک ندارد چهارم شرف ذاتی زیرا که قبول نعمت از اهل خجالت  
 بلکه از بچشان عظیم است بلکه بی از بلیات است و در صورت ناچاری زبانه سازی نمیشود میباشند بخیل و تنگ  
 دل نمیشوند و سینه منشرح نمی شود پس اول گفته شد الله اکبر علما الله اکبر قرة الله اکبر رحمة الله اکبر شرفا  
 بعد از آن تشهد که الله متصرف قافی الوجود الا الله تشهد ان لا اله الا الله متشکک المعبود  
 الا الله و چون معبود را بوجه علم قدرت و حجت دانست یقین میکند که هرگاه خود رسائی مواجه ندارد  
 معبود او را معطل نخواهد داشت بلکه بواسطه سبب غیره تمیل و ترتیب خواهد نمود و چون اعتراف بوجوب عبادت

بر خود ناپا شد تحسین را می که این مرضی و نامرضی بود و اینها خفته و نشسته و ایستاده و سیر و در  
قسمت سیر برکات المانع حکم و سیر برکات آوردن و در حضور پس گفت آشنایان آن محمد از رسول الله رسالت  
را بیاورید آن آشنایان از رسول الله رسالت را بیاورید اینان بختیاب قیوم اول علما اند و در قسمتی  
اولیا بعد از آن لازم شد علی بن ابی طالب را مثال رسول و موجب پیروی است پس گفت حتی علی الصلوة و زیارت  
حتى علی الصلوة یقلو یکو بعد از آن نماز این عبادت بیان کرد تا عالم بحسب آن غایت و عمل کوشش نماید  
پس گفت حتی علی الفلاح فی الدنیا بعصمة النفس و المال للعوام و لذة النجاة و الشهادة للخواص  
حتى علی الفلاح فی العقبی بتیسیر کرب لبرصا و النجاة من السمکات و الفوز بظیم النجات و رؤیة  
فاطر الارض است و چون طالب فیض نبوی را ندوخت و باین مرتب آشنا شد و مستغرق گردید  
معرفت کامله شرف شد و معالیه او بطوریکه گشت اول سبب طلب حاجت بود و اکنون برکات اخلاص صحبت  
است پس گفت الله اکبر علما فی ذات من حیث کونه فی اعلی طبقات الوجود و کمالهها الله  
اکبر فی احاطة ظهوره من جهة صریان کمالاته فی الظاهر الحقولیه و المشوذة باسرها و خلاصه این  
لفظی حجب محو ظلمات کثرت از وجه قدیم است از راه انکشاف قیومیت پس گفت لا اله الا الله  
لای تحقیق فی موطن الخارج بحسب حقیقة و لا طایفه بحسب کمالات بالا صالة الا الله المحمد بحسب کمالات  
و بحسب کمالات و چون معنی و سائل را بر نمی تابید بزرگترین رسالت احتیاج نیفتاد و بخلاف توحید  
عبادت که نظام سلسله اش بر سطر رسالت است و اینها لفظا شهر که حکایت از نفس شکر و اظهار  
شهادت او بود و نیز شکر و گشت و باین ترکیب کلمات اذان و ترگ و دیگر که الله و توحید و یحیی و توحید  
و زودیت بکلیه توحید متحقق گشت برای مطابقت لفظ و معنی و انقطاع کلام بر اجماع ذات شد که هو  
الهدی و المنتهی بخلاف کلمه محمد رسول الله که آخر شن ظاهر اگر چه اجماع ذات است اما بحسب معنی مجموع  
الله است لاجرم باینجا معرفت منتهی شده و معامله تمام گردید پس ختم نموده شد و الله عالم در تبه این کلام  
در یک نکته مفید است باید شنید که وقتی فقیر بیکبیرت پس از نماز عید مشغول بود در بیان ثنائی معنی بخاطر  
گشت تحریرش آنکه حق تعالی و سبحانه را در نوع کبریا ثابت است بیک حقیقی و آن بحسب ثبوت صفات



حقیقه است دوم ضانی و آن کسب تیل و تصرف است بر خلق و خدمت و طاعت گرفتن از ایشان و  
 اینجا منظور قسم ثانی است فقط نه قسم اول و تقسیم ثانی چهار وجه است یکی تسخیر و تعقیب بندگان و حکم  
 مخصوص مانند صوم و فطریا حج و احرام بکبر اول شارت باین است و وجه دوم عامتر ازین آن  
 تسخیر و تعقیب است باعتبار مشرع ساختن دین اسلام بعبادته و معاملاته و ادا بر اخلاق و علوم  
 و اعتقادات بکبر ثانی اشارت باین است و این هر دو شعبه فیض تشریع است که تفصیل و شرح  
 توحید فی العبادت است و این توحید صهل و منشأ السیت پس در عقیده گفته شد لا اله الا  
 الله و پیغم تسخیر و تعقیب نوع ان است از روی ایجاد و ترتیب اتفاقات معاشی معاد و  
 تسکین پیغم اشارت باوست چهارم تسخیر و تعقیب است تمام عالم را بقصر تمام در ذوات و صفات  
 مجزیه که بنات بکبر چهارم اشارت بآنست و این هر دو شعبه فیض تکوین است که مبدء و منشأ  
 آن اظهار صفات کمالیه خود است لهذا در عقیده آن و الله اعلم و شریح

## رساله فوائذ نماز

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حضرت معبود و در جناب محبوب و آن صحابه و اولاد و پیغمبر و رفیق الدین برسا کمال طریقت و  
 واصلان حقیقت معروض میدارد که نماز عبادت است جامع انواع عبادت بلکه جامع عبادات خلایق قیام نماز  
 اشجار و غلات و کوع نادر طیه و بهائم و سحود نماز شرات سر بر زمین تسبیح نماز زمین و حرکت و دوری نماز  
 کوکب افلاک و طهارت تسبیح نماز ارواح و ملائک و کلمه شهادت یک جز است و تلاوت قرآن یک جز و  
 یک جز و دعا یک جز و صرف آب جام یک شعبه کوفه و توجع کعبه یک شعبه حج و اساک از اکل و شرب یک شعبه  
 صوم و مدافعت شیطان در کسل و احوال نفس شعبه جهاد و امان نماز بجهنم و دل اعتباری دارد و علما و جهاد  
 دل و وقت تسبیح و تحمید و تمجید کافی در شسته اند لیکن در حدیث شریف میگوید که نوشته میشود از نماز  
 اگر آنچه بفرموده باشد گاهی نوشته میشود مگر نصف یا ثلث یا ربع و خمس و سدس یا سبع یا ثمن یا



تتبع با عشر اینده استجاب شده اند که در هر رکن چندان توقف کند که خطئه حضور میسر شود و بنای نماز بر  
 معرفت زبان و جوارح و دل است و نمونای هر ذکر را نفسی است هر حرکت را اشارتی بیکی از احوال قلب  
 پس هر اوزن فریادین در تحمیه خدا را بزرگ دانستن از غیر و دست برداشتن هر دو کون را در مقابل حق  
 پس پشت افکندن و از قیام دست بسته بر سیم غلامان روبرو و خدیت استادن و مراود از قرآه فائحه  
 بعد ثنای مناجات و عرض پشت نمون و در قرأت سوره با عانت اینها الصراط المستقیم کلام است ایتم  
 حق خواندن و القای الهی بملقین ثابت گشتن و در رکوع از ملاحظه کمال عظمت و ملکیت مجتوب  
 و از ملاحظه جبار خود بقصود در بندگی سرگون کردن و کرد و تا گردانیدن بلکه چون بنده گنهگار  
 خداست جان گردان خود پیش سیف حاضر ساختن و در سجود ملاحظه کمال علو و خود را در ذلالت پستی و  
 مقام پستی خاک برابر ساختن و در مقام عذر تقصیرت جبهه سائی و بینی سائی نمودن یا بدو قوس  
 سر بر پای محبوب نهادن و در قعود بعد فراغ در خدمت منتظر حکم نشستن و در ایاء و تحف و صلوة و سلام  
 بر وسائط فیض و شادان در اشارت بسیار عقد و چند ثابت ماندن و در سلام استقامت و ملاقات  
 احباب بعد رجوع از سفر عالم نیست که در مجوس ساختن و چشم و گوش و زبان حرکت از هر سمت و کشا و  
 دل زبان را و امای خدمت و ملاحظه از مذکور الوهیت پیش آمده بود و بجای آوردن اما حضور دل نماز و رجب  
 که بطریق ترقی را و فی باطنی مرقوم میگردد اول گاه بودن بارکان نماز در هر رکنی که باشد و اجناس  
 همان رکن باشد و دوم بطریق اجمال خود را و حضور حق دانستن و حق سبحانه را مطلع و متوجه باحوال خود  
 فهمیدن سیوم در حرکت و سکون بروصفی یعنی آن رکن را در آن حال اشارت با دست در نظر و حسب  
 ساختن چهارم بکراه آن معنی سبحان و قرأت فهمیدن در مناجات و زاری کوشیدن و در مقام عتاب  
 و از مقام عنایت در رجوع داشتن و در مقام قصص و امثال عبرت گرفتن بچشم مصداق آن معانی را در عالم  
 و شهادت و دنیا و آخرت بچشم دل مطالعه کردن و لذت و کیفیت آن مقام گرفتن و از جبارتی بجهالتی  
 نیز نظر نمودن نیست در جاتی مومنان از جهلا و علمای ششم آنکه بخیر یا چون موت اختیار قاطع علانی  
 و آدم لذات فهمیدن و قدم تبت در ملکوت نباده و تجلیات جزئیة بهر و گردیده بقصد تنافی آحاد حضور آید

شبهه کارکان از کار او ساختن مابین نماز اولیاست نهفته آنکه خود را بمقام علیین بایستقامت  
 رسانیده تجلیات کلیه پرستیده در مشاهد حضرت رحایم که استوار بر عرش شان آن مرتبه است امر و نهی  
 بر خلائق حال قبله بودن ملائکه ارجاء و قضای حاجات عباد از پیشگاه او مقبول گشته  
 بحسب وظایف و فیوض خلائق جمالی و اوایب و ارکان لعل آوردن این نماز ملائکه است پرستیده بالاراسما  
 الهی و اخلاق ربانی که در کسوت این کلام مجز ظهور نموده محل گشته و سر باز سر از آنها در غیب  
 و شهادت و دنیا و آخرت مشاهده کرده و اشارت قدرت حکمت را فهمیده با دانی سکران  
 رکوع و سجود بجا آوردن این نماز عرفا است نیم خود را به برکت متابعت در صفوت و شرف  
 انبیا رسانیده پرین دقائق و حقائق از راه کمال محرمیت و اختصاص خود را مخاطب  
 و مراد یافتن و این نماز انبیا است و ششم بمقام فنا حقیقی پیوسته و از انانیت خود پستی گشته  
 بنماز الهی اندر ج یافته و نماز الهی این است که از لیت و استغنائی صرف با مقام تصرف  
 محضه بجز در تعسرات قیام و است و مرتبه توجه بر عبادات از روی اطلاع مشهودی و  
 تشبیه ایشان رکوع او و نزول و قلوب مارک بنی آدم بحسب گوناگون اعتقادات  
 ایشان موافق اشاره آنکه عین خلقت عین حق و آنکه عین التکلیف و قلوب و عین وجود او  
 توجه مجموع صفات متصفیه ظهور عالم بر عینه خلائق با نوع بشر برابر اختصاص نند توجه بزرگ  
 در وقت صفت خود بزرگشتغال قبله اوست و این جهان که بحسب ظهور کمال ذات  
 از ان ذات هفده سمیت ظهور یافته قبله اوست و قرار گرفتن در شرف برای حساب و حجت  
 و ملائکه قصد الصدق برای تقا و دیدار و خوا و سرزدن کلام به نهایت و انجام از غایت بهیجا  
 و جوش صفات کمالیه قواء او و مضمون سلا عرقه که من و ربنا الله جل و علا فاعلمه  
 بعلم شریف بر هر مرتبه و مرجعین سلام و بالا تر ازین نماز و در فهم این به بصناعت  
 نیامده است و الله اعلم و صلوات الله علی جمیع و سلم

تمت بالخیر

۸۵۰۲



کتاب مفصلہ ذیل از تصنیف حکیم امت مصطفویہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب  
 و شاہ عبد الرحیم صاحب و شاہ عبد الغفر صاحب و شاہ رفیع الدین صاحب و شاہ ابراہیم  
 صاحب و شاہ محمد اسماعیل صاحب شہید و شاہ محمد اسحاق صاحب مہاجر بیت اللہ رحمہ  
 اللہ علیہم اجمعین کے سوا کسی بھی ہر قسم کی کتابیں مطبع احمدی دہلی سے مل سکتی ہیں

از شاہ عبد الرحیم صاحب	شرح رباعین فارسی	مجموعہ از شاہ و اولاد از ترجمہ عربی	سر الشہادین مترجم
از شاہ ربیعہ - در نظر لیک	عقد الجدید - مع ترجمہ اردو	وفیما یحب حفظہ لنا ین - رسالہ غیبیہ فارسی - مع ترجمہ عربی	عمر الزنا فہم اصول حدیث فارسی
حضرت نقشبندیہ مترجم	در بیان سبب اختلاف	رسالہ غیبیہ فارسی - مع ترجمہ عربی	فارسی
انفاس رحیمہ - المعروف	صیابہ و اممہ	فی شانہ الحزمین و غیرہ	کلمات غفری - مع
بہ کتب شاہ عبد الرحیم	فوز الکبیر مع ترجمہ عربی	مجموعہ حسن العقیدہ مترجم	مجموعات غفری
از شاہ ولی اللہ صاحب	وفارسی - اصول تفسیر	مجموعہ نمونہ سال اصول	مجموعہ غفری شاہ عبد الغفر
الطائف القدیس - در علم	قواعد العلوم - مع ترجمہ اردو	اردو - عجائب الہامیہ از شاہ	صاحب رحمتہ اللہ علیہ
اصول تصوف - مع ترجمہ	فیوض الحزمین - مع	مواہب شریح عرب البحر فارسی	مجموعہ نمونہ سال فارسی
اردو	ترجمہ اردو	الفضا - اردو	قابل دید
انصاف مع ترجمہ اردو	قصیدہ الطیب النغم	وصیت نامہ مترجم	از مولانا شاہ محمد
اسمیں نقلیہ - اور مجتہدہ	فی بیج سید العرش العظمی	از شاہ ولی اللہ رحمہ اللہ	اسمیں نقلیہ مترجم
افسانہ کا بیان - اور نقلیہ	عربی مع ترجمہ فارسی	صا رباب - فارسی صحیح	سر الشہادین مترجم
شخصی کار و صدی کہ بعد	وفصیدہ بایہ وفصیدہ	انصاف و ظالفا و غیرہ	عمر الزنا لایمان - اردو
وجوب ہونا ثابت کیلئے	بایہ وفصیدہ لایہ و غیرہ	الفضا - اردو	حارۃ المسقیم - فارسی
انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ	کلمات طیبات	از شاہ عبد الغفر صاحب	شہادی سلاسل فارسی
مترجم قابل دید	اقوال جمیلہ مع ترجمہ اردو	بستان المحدثین - فارسی	انصاف الحق مع ترجمہ اردو
در النہجین - مع ترجمہ اردو	مسوی مع مصنفی مترجم	تفسیر غفری - فارسی - سورہ	از شاہ محمد اسحاق صاحب
تاویل الامانیث - مع	مکتوب المعارف	تفسیر غفری - فارسی - پارہ	رسالہ رباعین - اردو
ترجمہ اردو	بطولات - مع سار جزیل	تفسیر غفری - فارسی - پارہ	ترجمہ اردو و فہام المسلمین
چہل حدیث - مع ترجمہ	فارسی - اس کتاب میں طلسم	نبارک لہی	مسائل رباعین فارسی
منظوم اردو - المومنین	ابن کلبیان اور شاہ صاحب	مختفہ اثنا عشر - فارسی	انامتہ مسائل - فارسی
بہ نسخہ	اسپینہ حالات مختصر لکھنؤ	رسالہ فیض عام - فارسی	مسائل تسعہ از حضرت
سروہ الحزین	لہ غفری لکھنؤ	رسالہ جلیل فی مسئلہ التفضیل	مولانا شاہ رفیع الدین

المست  
 سید عبد الغنی جعفری کلکتہ - وسید رؤف الدین احمد خلیفہ مولانا سید ظہیر الدین عرف سید  
 دہلوی دامت برکاتہم کوشی کتب و مطبع احمدی واقع عقب کلکتہ



۳۵/۳۰	دUE DATE	۱۸۱
619-6.99	۱۵.۴	

Acc. No. ۱۵۰۱	
Class No. ۱۱	Book No. ۳۵
Author	
Title مجلہ اسلامی	

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date
518	5/18		